

تطورات تاریخی جریان عثمانیه در پنج قرن نخستین اسلامی

رسول چگینی^۱

چکیده

اندیشه عثمانیه، به عنوان یکی از جریان های تأثیرگذار در تاریخ اسلام، بر پایه دشمنی با امیرالمؤمنین علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام شکل گرفت و در دوره بنی امیه به روش و فرهنگی پایدار تبدیل شد؛ اما دیری نپایید که این جریان، قدرت خود را از دست داد و توسط اصحاب حدیث تعدیل گردید. عوامل و زمینه های تطورات احتمالی این جریان، پرسش این مقاله است و این ادعا را دنبال می کند که عثمانیه دست کم پنج مرحله، از شکل گیری اولیه تا انتقال آن به غرب جهان اسلام را پشت سر گذاشته است. هدف پژوهش، بررسی مراحل مختلف تطور این جریان و شناخت اثرات آن بر ساختار سیاسی و اجتماعی جهان اسلام است. روش تحقیق، شامل تحلیل تاریخی و بررسی اسناد و روایت های آن بر پایه منابع تاریخی، رجالی، فرقه نگاری و حدیثی اهل سنت است که مراحل پنج گانه تحولات این جریان را روشن می کند. یافته ها نشان می دهد که جریان عثمانیه با پیدایش اصطلاحات خاص، همچون «دین عثمان» در دوره بنی امیه به عنوان یک اندیشه پایدار شکل گرفت و با سیاست های معاویه، همچون جعل حدیث و سب امام علی علیه السلام، به فرهنگ غالب زمان تبدیل شد. با روی کار آمدن بنی عباس، این جریان به مرور از مرکز خلافت اسلامی حذف گردید و پس از پذیرش اندیشه ترییع خلفا توسط اهل سنت، به حاشیه رانده شد. اما استمرار این اندیشه در مناطق غربی جهان اسلام، از جمله اندلس، نشان دهنده پیوند آن با حکومت بنی امیه است.

واژگان کلیدی: عثمانیه، عثمانی گری، سب امیرالمؤمنین علیه السلام، اصحاب حدیث، ترییع خلفا.

۱. دکتری تاریخ اسلام و مدیر گروه امامت تطبیقی پژوهشکده امامت، قم، ایران؛ Rsl.chehini@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۳/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۷/۵

مقدمه

جریان عثمانیه که از اصلی‌ترین ویژگی‌های آن، دشمنی با امیرالمؤمنین علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام است، ریشه در رویدادهای تاریخی و اختلافات سیاسی و مذهبی پس از قتل عثمان دارد. این جریان، که ابتدا در مخالفت با خلافت امام علی علیه السلام و حمایت از معاویه شکل گرفت، در طول تاریخ، به یکی از اندیشه‌های تأثیرگذار در مناسبات سیاسی و اجتماعی جهان اسلام تبدیل شد. تأمل در تاریخ این جریان نشان می‌دهد که چگونه این باورها به تدریج نهادینه شده و از طریق ابزارهایی چون سیاست‌های حکومتی، جعل حدیث و استفاده از قدرت سیاسی گسترش یافته‌اند.

پرسش اصلی پژوهش این است که جریان عثمانیه چگونه از یک اختلاف سیاسی، به یک اندیشه پایدار و گسترده در جهان اسلام تبدیل شد و چه تأثیراتی بر تاریخ و مناسبات مذهبی مسلمانان داشته است؟ بررسی این مسئله، ما را به درک بهتر از ریشه‌ها و پیامدهای اجتماعی و فرهنگی آن هدایت می‌کند.

بیشتر مطالعات پیشین، به خاستگاه عثمانیه و نقش آن در دوران خلافت بنی‌امیه پرداخته‌اند، اما تحلیل جامعی از مراحل تطور این جریان و ارتباط آن با ساختارهای سیاسی و اجتماعی جهان اسلام، کمتر ارائه شده است. محققانی نظیر ناشی اکبر و طبری، جزئیات ارزشمندی را ارائه می‌دهند. پاتریشیا کرون در مقاله «عثمانیه» به بررسی زمینه‌ها و تحولات این جریان پرداخته و آن را به چهار دوره تقسیم کرده است. اما مقاله حاضر با رویکردی جدید به تحلیل روابط میان سیاست، مذهب و اجتماع می‌پردازد.

اگرچه مطالعات پیشین به نقش عثمانیه در دوره اموی پرداخته‌اند، اما تحول این جریان در گذر از مراکز قدرت (شام به اندلس) و تعامل آن با جریان‌های فکری رقیب (مانند اصحاب حدیث یا معتزله) کمتر بررسی شده است. این تحقیق با تمرکز بر تطورات منطقه‌ای و واکنش‌های متقابل اهل سنت، تلاش می‌کند تصویر جامع‌تری از پیامدهای بلندمدت عثمانیه ارائه دهد.

این پژوهش باهدف بررسی جامع جریان عثمانیه از مرحله شکل‌گیری اولیه آن تا انتقال

به غرب جهان اسلام تدوین شده است. همچنین بررسی تأثیرات بلندمدت این جریان بر تاریخ سیاسی و مذهبی جهان اسلام و تحلیل سیاست های بنی امیه و بنی عباس در قبال این جریان، از اهداف اصلی تحقیق است.

جریان عثمانیه به عنوان یکی از پایه های اختلافات مذهبی - سیاسی در تاریخ اسلام، نه تنها در دوره اموی به یک ایدئولوژی حکومتی تبدیل شد، بلکه تأثیرات آن تا امروز در روابط بین مذهبی مسلمانان قابل ردیابی است. بررسی این جریان، کلیدی برای درک ریشه های تنش های فرقه ای، تحولات حدیثی، و حتی سیاست های تبلیغاتی حکومت های اسلامی است. این تحقیق با تحلیل پنج مرحله تاریخی عثمانیه، نقش آن را در شکل دهی به هویت سنی و شیعی روشن می سازد.

این مقاله ادعا می کند که جریان عثمانیه نه تنها محصول مستقیم سیاست های معاویه بود، بلکه با تغییر حکومت ها (امویان به عباسیان) و مقاومت جریان های مذهبی (مانند اصحاب حدیث)، از یک ایدئولوژی حکومتی به یک جریان حاشیه ای تبدیل شد. با این حال، پیوند آن با قدرت سیاسی (به ویژه در اندلس) باعث بقای آن در غرب جهان اسلام گردید. این پژوهش با روش تحلیل تاریخی - اسنادی و باتکیه بر منابع اولیه (مانند تاریخ طبری و انساب الاشراف بلاذری) و ثانویه (مطالعات معاصر)، پنج مرحله تحول عثمانیه را بررسی می کند. چهارچوب نظری تحقیق، بر پایه تعامل قدرت سیاسی و گفتمان مذهبی استوار است؛ به این معنا که چگونه حکومت ها از عثمانیه به عنوان ابزار مشروعیت سازی استفاده کردند و چگونه رقبای فکری آن را به حاشیه راندند.

عثمانیه در بستر تاریخ

خاستگاه جریان عثمانیه را که ویژگی اصلی آنها، دشمنی و مخالفت با امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام در زمینه های سیاسی، نظامی و فرهنگی است، به اتفاقاتی از جمله عدم بیعت با امام علی علیه السلام پس از قتل عثمان و پذیرش خلافت معاویه بازگردانده اند. گفته شده که پیدایش عنوان عثمانی در برابر اصطلاح شیعه، در جریان جنگ جمل بوده است (طبری، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۴۲۹-۴۳۰). در کتاب مسائل الامامه گفته شده است که آنان در درگیری های میان

امام علی علیه السلام و معاویه، به معاویه متمایل شدند (ناشئ اکبر، ۱۹۷۱، ص ۱۶). ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲ق) بر این باور است که عثمانیه کسانی هستند که در محبت عثمان غلو کردند و برای امیرالمؤمنین علیه السلام نقص قائلند (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۹، ج ۷، ص ۱۶). پیشینه این اصطلاح را می توان به قبل از سال ۱۴۵ق بازگرداند؛ زیرا طبری (م ۳۱۰ق) گزارشی از عبدالله بن حسن مثنی (م ۱۴۳ق) نقل کرده که در آن برای این جریان، از عنوان «عثمانیه» استفاده کرده است (طبری، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۴۳۰). البته نامگذاری این جریان به عثمانیه، در اختلافات تاریخی زمان امیرالمؤمنین علیه السلام سرچشمه دارد؛ وقتی که در جنگ جمل، برخی سپاهیان جمل، یاران امام علی علیه السلام را بر «دین علی» خواندند (مفید، ۱۴۱۳، ص ۳۴۶). در جنگ صفین نیز عده ای از شاعران حاضر در سپاه شام شامیان را بر «دین عثمان» نامیدند (منقری، ۱۴۱۰، ص ۵۵۶). استفاده از اصطلاح «دین عثمان»، در جریان واقعه عاشورا، از سوی سپاه کوفه گزارش شده است (طبری، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۴۳۵). این زمینه تاریخی باعث شد که در دوره های بعدی، نام «عثمانیه» بر این جریان اطلاق شود. این جریان در پنج قرن نخستین اسلامی و در قالب پنج مرحله تطور یافت:

مرحله اول: شکل گیری عثمانیه

این مرحله پس از مرگ عثمان (۳۵ق) تا آغاز حکومت معاویه (۴۰ق) است. گروهی از مسلمانان که مرگ عثمان را ظالمانه می دانستند، به حمایت از او برخاستند و نسبت به خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام اعتراض داشتند (ناشئ اکبر، ۱۹۷۱، ص ۱۶). عایشه در کنار مسجد الحرام فریاد می زد: «یا ایها الناس، ان عثمان قتل مظلوما، والله لأطلبن بدمه» (طبری، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۴۵۹). با این بهانه، خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام را نپذیرفتند و ایشان را دخیل در قتل عثمان معرفی کردند (مفید، ۱۴۱۳، ص ۹۷ به بعد). در مقابل آنها، مسلمانان زیادی عثمان را به سبب بدعت هایی که در دین ایجاد کرده بود، سزاوار این منصب نمی دانستند و با امام علی علیه السلام به عنوان خلیفه چهارم بیعت کرده بودند. پیروان این اندیشه، چندین ماه پس از خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام، جنگ جمل را به رهبری عایشه و طلحه و زبیر به راه انداختند. عایشه و همراهانش این جنگ را به بهانه خودخواهی عثمان به راه انداختند. جنگ، به

هنگام ظهر روز ۱۰ جمادی الاول سال ۳۶ هجری در نزدیکی بصره آغاز شد و تا غروب آفتاب ادامه یافت و به شکست اصحاب جمل انجامید (مفید، ۱۴۱۳، ص ۳۳۶؛ بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۷-۴۱ و مسعودی، ۱۹۷۱، ج ۲، ص ۳۵۱). امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پیروزی بر اصحاب جمل، خطبه ای در مسجد جامع بصره خواند و در آن بصریان را سرزنش کرد و آنان را نخستین مردمی دانست که پیمان شکستند و در امت دودستگی پدید آوردند. باین حال، همچون رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله با مردم مکه، بصریان را عفو کرد و از فتنه برحذرشان داشت. آنگاه نشست و مردم با وی بیعت کردند (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۷۱ و ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۷۲). این جنگ باعث ایجاد کینه مردم شام و بصره از امیرالمؤمنین علیه السلام شد و اندیشه عثمانیه را در میان آنها تثبیت کرد.

در این میان، وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام تصمیم گرفت عبدالله بن عباس را حاکم شام کند، نامه ای به معاویه نوشت و در آن نامه، از او خواست تا همراه اشراف شام به مدینه بیاید و با حضرت بیعت کند؛ اما معاویه نه تنها از بیعت سر باز زد، بلکه با زیرکی توانست پیروان اندیشه عثمانیه را با خود همراه کند و به بهانه خونخواهی عثمان، امارت شام را به امیرالمؤمنین علیه السلام تحویل ندهد. او زمینه ساز شکل گیری جنگ صفین شد که به کشته شدن هفتاد هزار نفر انجامید (منقری، ۱۴۱۰، ص ۴۷۵ و ۵۵۸ و بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۹۷). پس از حيله عمرو عاص و بر نیزه کردن قرآن، در میان سپاه امام علی علیه السلام دودستگی پدید آمد که دشمن حکمیت، قرآن را پذیرفته است و ما حق جنگ با آنان را نداریم. امام به شدت در برابر این سخن ایستاد و اعلام کرد این کار، جز فریب چیزی نیست؛ ولی امیرالمؤمنین علیه السلام بالاچاره ضمن نامه ای به معاویه، با قید اینکه ما می دانیم تو اهل قرآن نیستی، حکمیت قرآن را پذیرفت (منقری، ۱۴۱۰، ص ۴۹۰). وقتی عمرو عاص، با فریب نتیجه حکمیت را به نفع معاویه تغییر داد (همان، ص ۵۰۵)، دو سپاه از هم کناره گرفتند و معاویه توانست از مخمصه شکست رهایی یابد. در این بین، گروهی به نام خوارج نیز در داخل کوفه به وجود آمدند که جنگ نهروان را به وجود آوردند و امام علی علیه السلام پس از آن هر قدر در صدد تشکیل سپاه برای حمله به شام برآمد، مردم کوفه و حجاز از وی چندان فرمان برداری نکردند (همان، ص ۵۱۳-۵۱۴). معاویه که خود را پیروز میدان می دید، نه تنها امارت شام را تحویل نداد، بلکه تا زمان حیات امیرالمؤمنین علیه السلام خود را خلیفه برحق می دانست.

تا پیش از جنگ صفین، عثمانیه حتی در کوفه نیز پایگاه مستحکمی داشت و افرادی مانند سماک بن مخرمه در آنجا مسجدی بنا کرده بودند که به محل تجمع عثمانیه تبدیل شد. امیرالمؤمنین علیه السلام از نماز خواندن در این مسجد نهی کرده بود (ابن بابویه، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۳۰۱)؛ اما این مسجد پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز باقی بود و یکی از چهار مسجد کوفه بود که برای شادمانی از شهادت امام حسین علیه السلام بازسازی شد (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۲۵۰)؛ ابوالفرج اصفهانی (م ۳۵۶ق) گزارش می‌کند که در زمان او همچنان این مسجد وجود داشته است و شیعیان از نماز خواندن در آن اجتناب می‌کردند (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵، ج ۱۱، ص ۲۵۲).

پس از جنگ صفین، سربازان لشکر شام که افراد بیشتری را از دست داده بودند، به سرزمین‌های خود بازگشتند و با روایت نادرست از چوایی وقوع این جنگ، بذر دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام را در مناطق مختلف سرزمین اسلامی پراکنده ساختند. بخشی از عثمانیه کوفه و بصره از این شهرها خارج شدند و به مناطقی در شمال سرزمین‌های اسلامی (جزیره و رقه) و نزدیک به شام عزیمت کردند (ثقفی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۲۲-۳۲۳).

مرحله دوم: پیوند با خلافت

مرحله دوم جریان عثمانیه، از حکومت معاویه (۴۱ق) تا حکومت عمر بن عبدالعزیز (۹۹ق) ادامه یافت. پس از جنگ صفین و باقی ماندن معاویه بر ادعای خلافت خویش، او به دنبال از بین بردن خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و از هر راهی برای دستیابی به این هدف استفاده می‌کرد. هرچند اقدامات معاویه، فعالیت‌های حاکمیتی امیرالمؤمنین علیه السلام را با مشکل مواجه می‌ساخت، اما او نتوانست به اهداف خود دست یابد و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام با ترور ایشان توسط ابن ملجم خارجی به پایان رسید. اما معاویه از موضع خود کوتاه نیامد و پس از شهادت امام علی علیه السلام، به جنگ با امام حسن علیه السلام پرداخت و هنگامی که حضرت با سستی اصحاب خویش مواجه شد، مجبور به پذیرش صلح با معاویه گردید. پس از صلح امام حسن علیه السلام، معاویه تا سال ۶۰ هجری، حدود بیست سال، در دمشق خلافت کرد. حکومت معاویه، اولین تجربه حاکمی بود که در میان اختلافات دینی سیاسی، و گهگاه قبیله‌ای و منطقه‌ای، به وسیله زور و با بهره‌گیری از حیل‌های سیاسی، قدرت را به دست آورد.

مهم‌ترین اقدام معاویه که بر تقویت جریان عثمانیه تأثیر گذاشت، در پیش گرفتن سیاست جعل حدیث در راستای پیشبرد اهداف ناشایست خود بود. دستگاه جعل حدیث معاویه در حوزه فعالیت داشت: اول جعل احادیثی در مدح خود و دیگر رقبای اهل بیت علیهم‌السلام (شوکانی، ۱۴۱۵، ص ۴۰۳-۴۰۷)؛ دوم جعل حدیث در ذم اهل بیت علیهم‌السلام (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۶۳). جعل حدیث در مدح معاویه آن قدر زیاد است که ابن تیمیه نیز به آن اقرار دارد. وی در ردّ حدیث «طیر مشوی» می‌گوید: «درباره فضایل معاویه، احادیث زیادی نقل کرده‌اند و کتاب‌های مستقلی نیز نوشته‌اند. اهل دانش حدیث، نه آن را صحیح می‌دانند و نه این را» (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ج ۷، ص ۳۷۱). معاویه در زمان خلافتش طی سه مرحله، تهاجم خودش را علیه خاندان پیامبر و شخص امیرالمؤمنین علیه‌السلام و شیعیانش شروع کرد:

در نخستین مرحله، در نامه‌ای به فرمانداران خویش چنین نوشت که: «من خود را از کسانی که درباره فضیلت ابوتراب و خاندانش فضیلتی نقل کنند بری‌الذمه نمودم و حمایت خود را از وی برداشتم». پس از این بخشنامه، شیعیان و محبان امیرالمؤمنین علیه‌السلام تحت تعقیب قرار گرفتند و خطیبان و گویندگان در تمام نقاط وسیع مملکت اسلامی در بالای منابر شروع به لعنت و تبری از علی علیه‌السلام نمودند و نسبت به وی و خاندانش تهمت‌های زیادی بسته و نسبت‌های ناروا دادند.

دومین بخشنامه معاویه، برای جعل فضایل برای خلفای اول و دوم صادر شد و در نامه‌ای به استانداران خود نوشت: «حدیث درباره عثمان زیاد گردیده و به حد کافی به تمام نقاط کشور رسیده است. با رسیدن این بخشنامه، مردم را دعوت کنید که درباره فضایل صحابه و دو خلیفه (ابوبکر و عمر) حدیث نقل کنند و هر حدیث و فضیلتی که درباره ابوتراب نقل گردیده است، حدیثی مشابه او را درباره صحابه بیاورید و این کار، مورد علاقه و باعث روشنی چشم من و کوبیدن راه و روش ابوتراب و شیعیان اوست و این کار برای شیعیان از نقل فضایل عثمان ناراحت‌کننده‌تر است».

پس از این دو مرحله، معاویه سومین بخشنامه را بدین مضمون صادر نمود: «مراقب باشید که هرکس متهم به دوستی علی و خاندانش باشد و کوچک‌ترین دلیل بر این اتهام پیدا شود،

اسم او را از دیوان و دفتر حقوق و مزایا محو کنید و سهمیه او را از بیت المال قطع نمایید. تحت فشار شدید قرارش دهید و خانه او را بر سرش خراب کنید» (رک: ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷، ج ۱۱، ص ۴۴-۴۵). معاویه این سیاست خود را به شدت دنبال می کرد؛ به گونه ای که وقتی به شهرهای مختلف می رفت، افزون بر بیعت گیری برای خلافت خود، برای تبری از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از مردم بیعت می گرفت! او حتی در کوفه که شهری شیعی محسوب می شد، اقدام به بیعت گیری برای براءت از علی بن ابی طالب علیه السلام کرد. اگرچه از مخالفت برخی مردم فهمیده می شود این سیاست او در همه مناطق اسلامی به نتیجه نرسید (ابن عبدربه، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۵۷). با این حال در مناطق زیادی از سرزمین های اسلامی، نقل فضایل اهل بیت علیهم السلام به ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان یکی از گناهان نابخشودنی شناخته می شد. ابن ابی الحدید (قرن هفتم)، نویسنده اهل سنت، می گوید فشار حکومت معاویه برای جلوگیری از نشر احادیث علوی تا آن حد بود که حتی اگر کسی می خواست روایتی را نه در مورد فضایل حضرت، بلکه درباره حکمی از احکام دین از آن حضرت نقل کند، جرئت نداشت نام ایشان را بیاورد و با عنوان «ابوزینب» روایت را نقل می کرد (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۷۳).

سب و لعن امیرالمؤمنین علیه السلام در دوره معاویه و سپس امویان، به صورت یک سنت متداول ادامه داشت (زمخشری، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۳۳۵)؛ چنان که وقتی از مروان بن حکم سؤال شد چرا در منابر به علی دشنام می گویند، گفت: حاکمیت بنی امیه جز با سب علی پابرجا نمی ماند (بلادری، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۸۴). معاویه می گفت این امر باید چنان گسترش یابد تا کودکان با این شعار بزرگ، و جوانان با آن پیر شوند و هیچ کس از او فضیلتی نقل نکند (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۵۷). معاویه به سمرة بن جندب صد هزار درهم داد تا بگوید عبارت «وهو اللد الخنصام» در آیه ۲۰۴ سوره بقره، درباره علی علیه السلام نازل شده است و او نپذیرفت تا اینکه با چهارصد هزار درهم راضی به این کار شد (همان، ص ۷۳).

معاویه تعدادی از صحابه و تابعین را بر آن داشت تا بر ضد امام علی علیه السلام احادیثی روایت کنند که از آن جمله، ابوهریره، عمرو بن العاص، مغیره بن شعبه و عروة بن زبیر بودند (همان، ص ۶۳). او در پایان خطبه هایش علی را لعن می کرد و کارگزارانی را که علی را لعن نمی کردند، عزل

می نمود. معاویه وحشتی ایجاد کرده بود که مردم نام فرزندانشان را علی نگذارند (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۲۶، ج ۷، ص ۳۱۹).

یکی از احادیثی که بعدها مورد استفاده عثمانیه قرار گرفت، مربوط به مسئله مفاضله میان صحابه است که عبدالله بن عمر و ابوهریره (ابن ابی عاصم، ۱۴۰۰، ج ۲، ص ۵۶۹) آن را ساخته اند. در توضیح مرحله سوم، به این بحث پرداخته شده است. در این حدیث بیان شده است که در زمان حیات رسول خدا ﷺ، مسلمانان ترتیب افضلیت میان صحابه را این گونه قرار داده بودند: ابوبکر، عمر، عثمان؛ و نسبت به سایر صحابه نظری نداشتند (بخاری، ۱۴۲۲، ج ۵، ص ۴). تحت تأثیر مسئله افضلیت، مشروعیت خلافت امیرالمؤمنین ﷺ نیز دچار تردید شد و از ذکر نام ایشان به عنوان خلیفه مسلمانان اجتناب می کردند. در گزارشی از سلیمان بن عبدالملک (حک ۹۶-۹۹ق) نقل شده است که وقتی خود را در آینه دید، بر چهره جوان خودش بالید و گفت: «محمد پیامبر بود، و ابوبکر صدیق، و عمر فاروق، و عثمان باحیا، و معاویه بردبار، و یزید صبور، و عبدالملک سیاستمدار، و فرزند او ستمگر، و من پادشاه جوان» (غسانی، بی تا، ص ۲۲). او نه تنها نام امام حسن ﷺ، بلکه حتی نام امیرالمؤمنین ﷺ را به عنوان خلیفه مسلمانان ذکر نکرد. بدون تردید، این ثمره سیاست های معاویه بود که از سوی بنی امیه دنبال شد.

سب امام علی ﷺ حدود شصت سال تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱ق) جریان داشت و او پس از آنکه به خلافت رسید به تمام والیان خویش دستور داد این عمل را ترک کنند (سیوطی، ۱۴۲۵، ص ۱۸۲). ابن خلدون (م ۸۰۸ق) نقل کرده است که بنی امیه پیوسته علی ﷺ را لعن می کردند تا اینکه عمر بن عبدالعزیز به همه مناطق اسلامی نامه نوشت و دستور توقف آن را صادر کرد (ابن خلدون، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۹۴). از برخی گزارش های تاریخی فهمیده می شود این سیاست بنی امیه، به فرهنگی فراگیر تبدیل شد که برخی مسلمانان، ترک آن را به مثابه ترک یکی از سنت های اسلامی می دانستند (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷، ج ۱۳، ص ۲۲۲). حتی پس از دستورالعمل عمر بن عبدالعزیز، همچنان در برخی مناطق، این رویه نامطلوب از سوی برخی حاکمان دنبال می شده است. برای نمونه، خالد بن عبدالملک هنگامی که والی مدینه بود (۱۱۴-۱۱۸ق)، بر روی منبر و در حضور مردم، به اهانت به امیرالمؤمنین ﷺ پرداخت؛

اگرچه از سوی مسلمانان، مورد شماتت قرار گرفت (ابن سعد بغدادی، ۱۴۲۱، ج ۷، ص ۵۵۸). بنابراین، اندیشه عثمانیه که بر پایه دشمنی و مخالفت با امیرالمؤمنین علیه السلام شکل گرفت، در دوران بنی امیه و با سیاست های معاویه، به شکل منسجمی به یک فرهنگ و اندیشه دینی تبدیل شد و گروه هایی از مسلمانان آن را پذیرفتند. در این دوره، عقیده اکثر اهل سنت این بود که بعد از پیامبر، سه خلیفه (ابوبکر، عمر و عثمان) بر سر کار آمده اند و حضرت علی علیه السلام در نظر آنها فردی است که خلافتش مورد تشکیک بود (کثیری، ۱۴۱۸، ص ۱۲۵) و افرادی مانند عایشه، طلحه، زبیر، عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص و معاویه، ایشان را به عنوان خلیفه به رسمیت نشناخته بودند (ذهبی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۲۵۲-۲۸۸).

منابع ترجمه نگاری نام افراد متعددی را به عنوان عثمانی مذهب ذکر کرده اند که همه آنان را می توان از ثمرات این دوره شوم دانست. افرادی از قبیل ابواروی دوسی (م ۶۰ق) (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۱۵۹۶)، عبدالله بن عکیم کوفی (م ۸۸ق) (عجلی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۴۸۰)، قیس بن ابی حازم احمسی (م ۹۷ق) (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۲۸۶)، ابوقلابه عبدالله بن زید بصری (م ۱۰۴ق) (عجلی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۳۰)، عبدالله بن شقیق بصری (م ۱۰۸ق) (همان، ج ۲، ص ۳۷)، طلحه بن مصرف کوفی (م ۱۱۲ق) (همان، ج ۱، ص ۴۷۹)، میمون بن مهران جزری (م ۱۱۶ق) (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۶۱، ص ۳۴۸)، اسحاق بن سويد بصری (م ۱۳۱ق) (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۲۶، ج ۱، ص ۲۳۶)، مغیره بن مقسم کوفی (م ۱۳۶ق) (عجلی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۲۹۳)، حریر بن عثمان شامی (م ۱۶۳ق) (همان، ج ۱، ص ۲۹۱) و دیگران.

مرحله سوم: تقابل مسلمانان با عثمانیه

مرحله سوم، از ابتدای قرن دوم تا میانه قرن سوم ادامه داشته است. پس از ابلاغ عمر بن عبدالعزیز برای ممنوعیت سب امیرالمؤمنین علیه السلام، هر چند رفته رفته لعن و سب علنی حضرت از بین رفت، اما همچنان حاکمان اموی نسبت به پذیرش امام علی علیه السلام به عنوان خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله، استنکاف می ورزیدند و سختگیری های زیادی برای اهل بیت علیهم السلام اعمال می کردند. برای نمونه، هشام بن عبدالملک در زمان خلافت خود (۱۰۵-۱۲۵ق) همواره از محبوبیت امام باقر علیه السلام در بین مردم می ترسید و تلاش می کرد مانع گسترش نفوذ وی شود. بنابر نقل طبری شیعی (قرن پنجم)، سخنان امام صادق علیه السلام درباره فضیلت و امامت اهل بیت علیهم السلام

که در ایام حج انجام شد، بدان انجامید که هشام پس از بازگشت به پایتخت خود، دمشق، به حاکم مدینه دستور داد امام باقر علیه السلام و فرزندش، جعفر بن محمد علیه السلام را روانه شام کند (طبری شیعوی، ۱۴۱۳، ص ۱۰۵).

در این مرحله، عثمانیه، اعتقاد به افضلیت خلفای سه گانه را بر اهل سنت تحمیل کردند. زمینه های شکل گیری این باور را باید در قضیه «مفاضله میان صحابه» جست و جو کرد. این قضیه در اوایل قرن دوم درگرفت و اظهارنظرهای متعددی در این باره به وجود آمد. شیعیان به اجماع، امیرالمؤمنین علی علیه السلام را افضل الصحابه می دانستند. برخی اهل سنت، معتزله و مرجئه نیز بر این عقیده بودند و نصوصی از برخی صحابه و تابعان در تأیید این عقیده وجود داشت (ابن حزم اندلسی، بی تا، ج ۴، ص ۹۰). از عبدالله بن مسعود (م ۳۲ ق)، صحابی مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله، نقل شده است که افضل اهل مدینه را امیرالمؤمنین علیه السلام می دانستند (ابن حنبل، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۶۰۴ و بزار، ۱۹۸۸، ج ۵، ص ۵۵). اما در میان اهل سنت اختلاف نظر وجود داشت و همه خوارج و برخی اهل سنت و معتزله و مرجئه، بر افضلیت ابوبکر و عمر حکم کرده بودند (ابن حزم اندلسی، بی تا، ج ۴، ص ۹۰).

البته شکل گیری دیدگاه اهل سنت دارای تطوراتی بوده است. در قرن نخست، آنان از بیان برترین صحابه طفره می رفتند و این مسئله را یکی از مسائل ظنی می دانستند که در روز قیامت از آن پرسش نمی شود (ابن عبدالبر، ۱۴۲۱، ج ۵، ص ۱۰۷). بنابراین، برترین صحابه را تعیین نمی کردند (ابن حزم اندلسی، بی تا، ج ۴، ص ۹۰).

نیمه نخست قرن دوم، نظریه برتری عشره مبشره^۱ مطرح شد. براین اساس، مالک بن انس دیدگاه عالمان مدینه را بر افضلیت عشره مبشره و سکوت درباره افضل از میان آنها بیان می کند (ابن عبدالبر، ۱۴۲۱، ج ۵، ص ۱۰۸). در این میان، کم کم نظریه برتری ابوبکر و عمر بر دیگران پدیدار گشت. در این برهه تاریخی، میان اهل سنت پیرامون افضلیت عثمان بر

۱. عشره مبشره اشاره به حدیثی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ده نفر بشارت بهشت داده است؛ یعنی اینکه این ده نفر قطعاً بهشتی هستند و حتی با وجود گناهان متعدد، هرگز داخل جهنم نخواهند شد. این ده نفر بر طبق سنن ترمذی افراد ذیل هستند: «حدیثنا قتیبه اخبرنا عبدالعزیز بن محمد، عن عبدالرحمن بن حمید، عن ابیه، عن عبدالرحمن بن عوف، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ابوبکر فی الجنة، و عمر فی الجنة، و عثمان فی الجنة، و علی فی الجنة، و طلحة فی الجنة، و الزبیر فی الجنة، و عبدالرحمن بن عوف فی الجنة، و سعد بن ابی وقاص فی الجنة، و سعید بن زید فی الجنة، و ابوعبیده بن الجراح فی الجنة». (ترمذی، ۱۹۹۸، ج ۵، ص ۱۰۱).

امیرالمؤمنین علیه السلام اختلاف دیدگاه به وجود آمد.

برخی در این مسئله توقف می‌کردند و در پاسخ به پرسش «من هو افضل الصحابه»، نام ابوبکر و عمر را می‌آوردند و نسبت به سایر عشره مبشره سکوت می‌کردند. سفیان ثوری (۱۶۱ق) از جمله آنان است (ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۶۱۲). این رویکرد، در برخی اقوال مالک بن انس نیز نقل شده است (همان) که به نظر می‌رسد مربوط به این دوره تاریخی (نیمه نخست قرن دوم) است.

عده‌ای دیگر، بر افضلیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر عثمان تصریح می‌کردند. یحیی بن سعید انصاری (م ۱۴۳ق) از علمای برجسته مدینه و از شاگردان فقهای سبعة و مالک بن انس (ذهبی، ۱۴۰۵، ج ۵، ص ۴۶۸)، این دیدگاه را پذیرفته بود (ابن عبدالبر، ۱۴۲۱، ج ۵، ص ۱۰۹). گروهی دیگر، عثمان را برتر از امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دانستند. نکته مهم این بود که دو گروه اخیر، به عنوان اهل سنت شناخته می‌شدند و اختلاف آنان، اختلافی رایج محسوب می‌شد (بیهقی، ۱۴۰۱، ص ۳۶۹). این اختلاف باعث شد که هیچ‌گاه اجماع و اتفافی در میان اهل سنت بر ذکر نام عثمان در کنار ابوبکر و عمر به عنوان افضل صحابه شکل نگیرد، بلکه در این مسئله، اختلاف به وجود آمد و برخی اهل سنت به افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر عثمان حکم کردند (نوی، ۱۳۹۲، ج ۱۵، ص ۱۴۸).

در این میان، اندیشه عثمانیه حضور خود را نشان داد و با پافشاری بر افضلیت عثمان بر امیرالمؤمنین علیه السلام، از ذکر نام امام علی علیه السلام در شمار برترین صحابه کنار می‌کشیدند. آنان سخنی از عبدالله بن عمر و ابوهریره (ابن ابی عاصم، ۱۴۰۰، ج ۲، ص ۵۶۹) نقل می‌کردند که مدعی شده بودند در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، مسلمانان ترتیب تفضیل صحابه را چنین می‌دانستند: ابوبکر، عمر، عثمان و بعد ساکت می‌شدیم و کسی را بر کسی تفضیل نمی‌دادیم (بخاری، ۱۴۲۲، ج ۵، ص ۴). ابن شهاب زُهری (م ۱۲۴ق) که بخش زیادی از عمر خود را در خدمت دستگاه اموی بوده (ذهبی، ۱۴۰۵، ج ۵، ص ۳۲۸-۳۳۲)، برای ترویج این اندیشه، روایات متنوعی را ساخته است. برای نمونه نقل کرده است که سنگ ریزه‌ها در دستان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تسبیح خدا می‌کردند و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، در دستان ابوبکر، سپس عمر و سپس عثمان (دارقطنی، ۱۴۰۵، ج ۶، ص ۲۴۲).

اینکه علی بن مدینی (م ۲۳۴ق) - از محدثان برجسته اهل سنت که او را امیرالمؤمنین در حدیث توصیف کرده‌اند (ذهبی، ۱۴۰۵، ج ۱۱، ص ۴۱) - و احمد بن حنبل (م ۲۴۱ق) در اعتقادنامه خود، نام امیرالمؤمنین علیه السلام را بلافاصله پس از خلفای سه‌گانه ذکر نکرده‌اند، می‌توان از آثار به‌جای مانده جریان عثمانیه دانست (لالکائی، ۱۴۰۲، ج ۱، ص ۱۵۹ و ۱۶۷). یحیی بن معین (م ۲۲۳ق) نسبت به این گروه، به تندی برخورد می‌کرد و آنان را خارج از سنت می‌دانست (ابن عبدالبر، ۱۴۲۱، ج ۵، ص ۱۰۹).

باوجود این دیدگاه، کسانی که به افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر عثمان حکم کرده بودند، در حاشیه قرار گرفتند و این دیدگاه به فراموشی سپرده شد. صدالبته مخالفت با شیعیان که بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر سایر صحابه حکم می‌کردند، اهل سنت را بر پذیرش دیدگاه افضلیت صحابه به ترتیب تصدی خلافت سوق داد.

مرحله چهارم: افول و فروپاشی از مرکز خلافت اسلامی

زمینه‌های افول و فروپاشی جریان عثمانیه را باید از آغاز حکومت بنی عباس (۱۳۲ق) رهگیری کرد؛ زیرا با روی کار آمدن عباسیان، نه تنها حمایت بی‌دریغ امویان از عثمانیه و دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام کاهش یافت، بلکه سفاح عباسی (حک: ۱۳۲-۱۳۶ق) دستور قتل بنی امیه را صادر کرد. او به عموی خود، عبدالله بن علی در شام، نامه‌ای نوشت و دستور کشتار همه بنی امیه را صادر کرد (ابن اعثم، ۱۴۱۱، ج ۸، ص ۳۳۸). بر اساس گزارش ابن اثیر (م ۶۳۰ق)، عبدالله بن علی در دمشق، قبر همه خلفای اموی (به جز عمر بن عبدالعزیز) (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۱۰۴) را شکافت و در میان آنها تنها جسد هشام بن عبدالملک را سالم یافت که آن را نیز سوزانید و خاکسترش را بر باد داد (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۵، ص ۴۳۰). سلیمان بن علی و داود بن علی، عموهای دیگر سفاح نیز گروهی از بنی امیه را در بصره (همان، ص ۴۳۱) و گروهی را در حجاز به دستور ابوالعباس قتل عام کردند (ابن اعثم، ۱۴۱۱، ج ۸، ص ۳۳۸). گزارش‌هایی وجود دارد که هزاران نفر از اهل موصل نیز که از بیعت با سفاح خودداری کرده بودند، به دست برادر سفاح، یحیی بن محمد، کشته شدند (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۵، ص ۴۴۳-۴۴۴). این جریان تا آنجا ادامه یافت که مأمون عباسی (حک: ۱۹۸-۲۱۸ق) در سال ۲۱۱ق، نقل فضایل معاویه را ممنوع کرد (طبری،

۱۳۸۷، ج ۸، ص ۶۱۸). بنابراین نمی‌توان نقش بنی‌عباس را در فرار گرفتن نام امیرالمؤمنین علیه السلام در شمار برترین صحابه نادیده گرفت. ناگفته نماند این اقدامات بنی‌عباس، به معنای وجود رابطه حسنه میان آنها با اهل بیت علیهم السلام نیست؛ زیرا همان گونه که بنی‌عباس دشمنی آشکاری با اهل بیت علیهم السلام داشت و از هر فرصتی برای تقابل و مبارزه با ایشان استفاده می‌کرد. در نتیجه، این روش بنی‌عباس در مبارزه با بنی‌امیه و اندیشه‌های آنان، در واقع یک اقدام سیاسی و از نوع کینه‌ورزی حکومت‌هایی است که در پی یکدیگر می‌آیند.

در کنار اقداماتی که بنی‌عباس انجام دادند، برخی تندروی‌های عثمانیه نیز خود عامل فروپاشی این جریان شد. سب و ناسزاگویی‌هایی که علیه امیرالمؤمنین علیه السلام به کار می‌بردند، اگرچه نظر برخی طرف‌داران بنی‌امیه را به خود جلب می‌کرد، اما از سوی عموم مسلمانان با نوعی ابهام و انکار مواجه می‌شد. براین اساس بود که در میانه قرن دوم هجری، زمزمه‌های اعتقاد به مشروعیت خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام در میان اهل سنت شنیده می‌شد. از ابوحنیفه (م ۱۵۰ق) که به عنوان رهبر مخالفان اهل حدیث شناخته می‌شود، نقل شده است که ترتیب افضلیت صحابه را به ترتیب آنها قرار داده است (بابرتی، ۲۰۰۹، ص ۱۴۳). حتی در شام که زادگاه ترویج ناصبی‌گری بود نیز افرادی به مخالفت با آن پرداختند. مکحول بن ابی مسلم شامی (م ۱۱۲ق) که او را امام اهل شام و بلکه یکی از علمای چهارگانه مسلمانان می‌دانستند (ذهبی، ۱۴۰۵، ج ۵، ص ۱۵۸)، در مواجهه با نقل تنازعات میان پیروان عثمان با پیروان امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گفت: «یکی از دو ویژگی‌های آرای من که درباره آن روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌ام این است که می‌گویم: علی بن ابی‌طالب و عثمان را جز به نیکی یاد نکنید» (سرخسی، ۱۹۷۱، ص ۱۵۷). تا اواخر قرن دوم، عقیده به مشروعیت خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام در میان عموم عالمان اهل سنت رد و بدل می‌شد؛ به گونه‌ای که گفته شده است در بصره، بزرگانی همچون ایوب سختیانی (م ۱۳۱ق)، سلیمان تیمی (م ۱۴۳ق) و عبدالله بن عون (م ۱۵۱ق)، امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان خلیفه چهارم نام می‌بردند (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۳۹، ص ۵۰۷). عبدالله بن مبارک مروزی (م ۱۸۱ق)، یکی از اصول اعتقادی اهل سنت را اعتقاد به افضلیت چهار خلیفه می‌دانست (ابن ابی‌یعلی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۰)، و شافعی (م ۲۰۴ق) به صراحت، برترین صحابه را خلفای اربعه به ترتیب تصدی خلافت بیان

می‌کرد (بیهقی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۴۳۳).

در نتیجه این تلاش‌ها بود که در اوایل قرن سوم، گرچه همچنان مذهب عامه مردم، عثمانیه بود، اما رفته‌رفته اعتقادات اینان در مقایسه با عثمانیان قرن اول و دوم، رنگ و بویی متفاوت به خود گرفت. احمد بن حنبل که خود ابتدا از مخالفان امامت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و نام ایشان را در شمار خلفای اسلام ذکر نمی‌کرد (ناشی، اکبر، ۱۹۷۱، ص ۶۶)، به نظریه تربیع خلفا قائل شد (ابن ابی‌یعلی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۹۳). اینکه احمد بن حنبل چه انگیزه‌ای برای طرح این دیدگاه داشت، نیاز به پژوهش مستقلی دارد که در بخش خود به آن اشاره می‌شود.

اما به نظر نمی‌رسد که همه پیروان احمد بن حنبل از وی پیروی کرده باشند؛ زیرا اصحاب حدیث تندرو (حشویه^۱ و نابتیه^۲) که احترام زیادی به معاویه و یزید می‌گذاشتند، اصلاً نمی‌توانستند امام علی علیه السلام را به عنوان خلیفه برحق بپذیرند. این بدان سبب بود که حنابله چنان دل‌باخته معاویه بودند که در قرن چهارم، مقدسی نتوانست آنها را مشمول عموم مسلمانانی قرار دهد که به نجات خواهند رسید. اما با وجود این و دیگر کانون‌های مخالفت (به‌ویژه در سوریه) روشن است که مسلمانان به سرعت عثمان و امام علی علیه السلام را به عنوان خلفای راشدین پذیرفتند، مگر کسانی که خارجی یا شیعه باقی ماندند (کرون، ۱۳۸۴، ص ۲۳۰).

در اثر این نگرش‌ها بود که در قرن سوم، برخی تنها در تلاش بودند تا به اثبات افضلیت و برتری ابوبکر و عمر در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام بپردازند و کمتر در صدد دفاع از مواضع عثمان بودند. دیدگاه‌های جاحظ (م ۲۵۵ ق) نمونه‌ای از این مواضع است: او در کتاب العثمانیه چندان یادی از عثمان نکرده و بیشتر از ابوبکر دفاع نموده است. جاحظ همچنین در رساله خود با عنوان رساله فی الحکمین و تصویب امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب فی فعله،

۱. حشویه، گروهی از اهل حدیث و عنوانی عام برای گرایش‌های دارای عقاید خاص و غیررایج از فرق مختلف اسلامی که به نظر عقلی بی‌اعتنا بودند و این نظرات را بدعت می‌دانند و به ظاهر قرآن، هرچند مخالف با دلیل قطعی، تمسک می‌جویند.
۲. کلمه نابتیه، از نبت، به معنای روییدن و برآمدن، و ریشه کلمه نباتات است. زمخشری گفته که این گروه بی‌ریشه‌ای است که پس از اسلام برآمده و ریشه قدیمی ندارد (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۶۱۸). عناوین مشبهه، حشویه و نابتیه، از یک زاویه با یکدیگر مشترک هستند، و آن داشتن بغض امام علی علیه السلام و شیعه است (جعفریان، ۱۴۰۱، ص ۳۷).

دیدگاه‌های سفیانیه^۱ را درباره معاویه رد می‌کند و حتی از معاویه بیزاری می‌جوید، و در رساله النابتة با تقبیح اعمال معاویه، یزید را نیز مستحق لعن دانسته است. او در رساله فضل هاشم علی عبدشمس نیز به ردّ برتری امویان بر هاشمیان پرداخته است (خیرخواه، ۱۳۹۲، ص ۱۱).

با افول اندیشه عثمانیه، قضیه مفاضله میان صحابه نیز فروکش کرد و عالمان زیادی طرح این مسئله را بیهوده عنوان کردند. ابوبکر باقلانی (م ۴۰۳ق) که رئیس مالکی مذهبان در عراق بود، پس از نقل اختلافات درباره برترین صحابه، بیان می‌کند که دیدگاه کسانی که در بیان افضل الصحابه توقف کرده‌اند، بهترین دیدگاه است (باقلانی، ۱۴۲۲، ص ۵۱۳). جوینی شافعی (م ۴۷۸ق) نیز از عدم وجود دلیل قطع برای تعیین افضل الصحابه خبر می‌دهد (جوینی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۷۱). ابوحامد غزالی (م ۵۰۵ق) نیز بر عدم وجود دلیل قاطع تصریح کرده (غزالی، ۱۴۲۴، ص ۱۳۲) و ابوالحسن آمدی شافعی (م ۶۳۱ق) صریح‌تر از دیگران بر ظنی بودن اعتقاد به برترین صحابه سخن رانده است (آمدی، ۱۴۲۴، ج ۵، ص ۲۸۹). این وضعیت تا آنجا ادامه یافت که حتی عالمانی مانند احمد بن عمر قرطبی مالکی (م ۶۵۶ق) نیز که در مناطق غربی جهان اسلام - که اندیشه عثمانیه به آنجا منتقل شد - می‌زیست (ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۱۴، ص ۷۹۵)، بر عدم وجود دلیل قاطع بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام یا عثمان اعتراف کرده است (قرطبی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۲۳۸).

مرحله پنجم: انتقال به غرب جهان اسلام

پس از آنکه اندیشه تربیع به عنوان یکی از اصول اعتقادی اهل سنت پذیرفته شد، جریان عثمانیه، دیگر جایی در نقاط کانونی جامعه اسلامی نداشت. اما این به معنای از بین رفتن کامل این جریان نیست؛ بلکه با توجه به اینکه اندیشه عثمانی‌گری، پیوند عمیقی با حکومت بنی‌امیه داشت، با انتقال بنی‌امیه از شام به غرب جهان اسلام (اندلس)، این اندیشه نیز در آنجا به حیات خود ادامه داد.

پس از سقوط امویان (۱۳۲ق)، عباسیان آنان را تعقیب کردند و هر جا که آنان را می‌یافتند، می‌کشتند. در این میان، عبدالرحمن بن معاویه بن هشام بن عبدالملک بن مروان توانست از چنگ عباسیان بگریزد و جان سالم به در برد. او مخفیانه به مغرب رفت و به قبیله «نزه»

۱. عثمانیانی که با تعدیل اعتقادات عثمانیه در قرن سوم مخالف بودند و همچون اسلاف خود به دشمنی با امام ادامه دادند.

پناه برد که دایی‌های او میان ایشان بودند. وی زمانی که احساس امنیت کرد، با اندلسیان طرف دار بنی‌امیه نامه‌نگاری کرد. مخاطبان او نیز مقدمش را گرامی داشتند. در ذی‌حجه سال ۱۳۸ ق عبدالرحمن به همراه عده‌ای عرب و بربر از دریا گذشت، وارد بندر «مُنْکَب» اندلس شدند و منتظران آمدن او به وی پیوستند. او سپس رهسپار قرطبه شد و پس از پیروزی بر یوسف بن عبدالرحمن فهري، حاکم آنجا و کارگزار ابوجعفر منصور خلیفه عباسی، بدان‌جا قدم نهاد و از آن‌پس به «الداخل» ملقب گردید (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵، ج ۸، ص ۵۳۵). عبدالرحمن ۳۴ سال و چهار ماه حکومت کرد و پس از او، پسرش، هشام بن عبدالرحمن بن معاویه، هفت سال و نه ماه حکومت کرد و پس از او، برادرش، عبدالله بن عبدالرحمن، ۲۵ سال حکومت کرد. پس از او نیز نوه‌اش، عبدالرحمن بن محمد بن عبدالله، حکومت را به دست گرفت (مسعودی، بی‌تا، ص ۲۸۷).

حکومت امویان اندلس پیوسته از پدران به پسران منتقل شد. در اوایل قرن پنجم هجری، دولت بنی‌امیه اندلس دچار ضعف و سستی بسیار شده بود. علت اصلی این امر، گرایش‌های استقلال‌طلبانه امیران نواحی مختلف بود؛ به طوری که تا سال ۴۲۲ ق سلسله امویان اندلس منقرض شد و به جای آن، دولت‌های متعددی در سراسر اندلس به وجود آمد (ابن‌فرضی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۱-۱۵). این دولت‌ها که هرکدام شهری را در اختیار داشتند، درحقیقت دولت‌شهرهایی (ملوک الطوائف) بودند که انگیزه اصلی تحركاتشان رقابت با یکدیگر بود (فروخ، ۲۰۰۶، ج ۴، ص ۳۸۵-۳۸۶).

اگرچه امویان اندلس تفاوت‌های زیادی با امویان شام داشتند و به جهت غلبه حضور مسیحیان در آن منطقه، فعالیت‌های دینی آنان متفاوت بود، اما از برخی گزارش‌ها می‌توان به وجود اندیشه عثمانیه در میان آنان پی برد. برای نمونه می‌توان به عبدالملک بن حبیب سُلمی (م ۲۳۸ ق) اشاره کرد که برخی درباره او گفته‌اند اولین کسی بود که حدیث را به اندلس آورد، و وقتی از دنیا رفت گفتند عالم اندلس، بلکه عالم دنیا وفات کرد (ذهبی، ۱۴۰۵، ج ۱۲، ص ۱۰۵). او در کتاب تاریخ خود که تاریخ انبیاء و پیامبر ﷺ، خلفای راشدین، بنی‌امیه، اندلس و... را در خود جای داده، مطالبی را نقل کرده است که به نظر می‌رسد از دستگاه جعل حدیث

بنی امیه سرچشمه گرفته باشد. برای نمونه، او به ماجرای خواستگاری معاویه از عایشه دختر عثمان برای امام حسن علیه السلام اشاره می‌کند و می‌گوید عایشه با وجود اینکه امام حسن علیه السلام را فرزند قاتل پدر خویش می‌دانست، اما با وساطت معاویه حاضر به ازدواج با ایشان شد و پس از اینکه معاویه، ده هزار دینار مهریه برای او پرداخت، به نکاح امام حسن علیه السلام درآمد و با وجود اینکه - به زعم آنان - امام حسن علیه السلام «مطلق» بود، اما بیش از بیست سال با امام زندگی کرد (ابن حبیب سلمی، ۱۴۲۹، ص ۱۲۶). این در حالی است که منابع معتبر، هیچ نامی از عایشه دختر عثمان به عنوان یکی از همسران امام حسن علیه السلام ذکر نکرده‌اند (قرشی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۴۵۵-۴۶۰). این گزارش نیز در منابع دیگر ذکر نشده است و حتی منابعی که به دیدار معاویه با عایشه بنت عثمان اشاره کرده‌اند، حرفی از این خواستگاری به میان نیاورده‌اند (ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۶۷ و ابن عبدربه، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۱۱۳). به نظر می‌رسد این گزارش‌ها در مقابل رویدادهایی از قبیل گفت‌وگوی امام حسن علیه السلام با معاویه که به لعن اجداد معاویه منجر شد، ساخته شده است (ابوالفرج اصفهانی، بی تا، ص ۷۸).

همچنین می‌توان از معاویه بن صالح (م ۲۵۸ ق) نام برد که درباره او نیز گفته شده است اولین کسی بود که حدیث را در اندلس منتشر ساخت. او از دوستان بنی امیه بود و با آنها به اندلس فرار کرد و به عنوان اولین قاضی امویان اندلس معرفی شد. درباره شیوه حدیثی او گفته شده است که او امام در حدیث بود و احادیث او به نقل از بزرگان شامی بود. وی به سیره آنان اقتدا می‌کرد و مذهب و روش آنان را برای خود برگزیده بود (بکجری، ۱۴۲۲، ج ۱۱، ص ۲۷۰). گفته شده است که او دارای انفراداتی بود و به همین جهت از سوی برخی عالمان جرح و تعدیل، تضعیف شد. البته عده‌ای دیگر مانند احمد بن حنبل و ابوزرعه او را توثیق کردند و جزء شروط مسلم بن حجاج نیشابوری در صحیح مسلم است (ذهبی، ۱۴۰۵، ج ۷، ص ۱۶۰-۱۶۱). با نگاهی به برخی روایاتی که او نقل کرده است می‌توان فهمید که چگونه اندیشه عثمانیه در اندلس رواج پیدا کرد. او در فضایل معاویه، این سخن ساختگی پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل کرده است: «اللهم علم معاویه الكتاب والحساب و قه العذاب» (ابن عدی جرجانی، ۱۴۳۴، ج ۹، ص ۶۸۰).

براین اساس بود که اندلس به مکانی برای انتشار اندیشه عثمانیه تبدیل شد؛ به گونه‌ای که

مسعودی (م ۳۴۶ق) که خود از سرزمین‌های تحت تسلط امویان اندلس بازدید کرده است، گزارش می‌دهد در سال ۳۲۴ق در شهر طبریه که یکی از شهرهای اردن بود، نزدیکی از عالمان هوادار بنی‌امیه و پیرو عثمانیه، کتابی با نام البراهین فی امامه الامویین دیده است که شامل ۳۰۰ ورقه بوده و فضایل بنی‌امیه از قبیل عثمان، معاویه، یزید تا حاکمان اموی اندلس تا سال ۳۱۰ق را نقل کرده است (مسعودی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۹۱). مسعودی ادامه داده است که در سال ۳۴۵ق نیز در اندلس افرادی که پیرو عثمانیه بودند، وجود داشته‌اند (همان).

شاید بتوان این اقدام ابن‌احمر اندلسی (م ۳۵۸ق) - محدث اندلس (ذهبی، ۱۴۰۵، ج ۱۶، ص ۶۸) و از جمله افراد ناقل روایات بسیار (حمیدی، ۱۹۶۶، ص ۸۹) - را از آثار برجای مانده اندیشه عثمانیه در این سرزمین دانست. او وقتی سنن نسائی (م ۳۰۳ق) را نقل کرد، روایات فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام را حذف کرده بود! (اشبیلی، ۲۰۰۹، ص ۱۵۰). البته ممکن است این اقدام به عنوان سیاست عالمان اهل سنت برای مقابله با خلفای فاطمی (حک: ۲۹۷-۵۷۶ق) بوده باشد؛ زیرا ترویج فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام از جانب محدثان اهل سنت می‌توانست به تحکیم موقعیت فاطمیان (به عنوان فرزندان علی) در برابر عباسیان و امویان بینجامد.

اما بی‌شک اقداماتی را که ابن‌حزم اندلسی (م ۴۵۶ق) در ترویج اندیشه دشمنی با اهل بیت علیهم السلام دنبال نمود باید امتداد جریان عثمانیه تا آن زمان دانست. بنابراین، وابستگی جریان عثمانیه با حاکمان بنی‌امیه، از اصلی‌ترین عوامل پایداری این اندیشه در میان اهل سنت بوده است؛ اگرچه همواره آثار شوم این اندیشه در مناطق گوناگون جهان اسلام مشاهده شده است؛ زیرا همان گونه که ذکر شد، حتی در کوفه نیز گزارش‌هایی از باقی ماندن مسجد سماک که به عثمانیه تعلق داشت، وجود دارد که بیان می‌کند مردم آن محله تا نیمه قرن چهارم، همچنان بر عقیده عثمانیه باقی مانده‌اند (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵، ج ۱۱، ص ۲۵۲). همچنین سخن ابن‌تیمیه حرانی (م ۷۲۸ق)، از وجود تفکرات عثمانیه تا قرن هشتم خبر می‌دهد؛ آنجا که آنها را بر علویون ترجیح می‌دهد و می‌نویسد: «پس شیعه عثمان و نواصب، افضل از شیعیان علی هستند» (ابن‌تیمیه، ۱۴۰۶، ج ۵، ص ۴۶۶).

نتیجه‌گیری

در این مقاله، تحولات جریان عثمانیه از شکل‌گیری تا انتقال آن به غرب جهان اسلام مورد بررسی قرار گرفت. این جریان که در اصل بر پایه دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام بنا شده بود، در دوره بنی‌امیه، به فرهنگ و اندیشه‌ای پایدار تبدیل شد و در تاریخ اسلام تأثیرات عمیقی برجای نهاد. سیاست‌های بنی‌امیه، به‌ویژه جعل احادیث، سب و لعن امام علی علیه السلام و تحمیل باورهای خاص به اهل سنت، زمینه گسترش این جریان را فراهم آورد. با این حال، پس از روی کار آمدن بنی‌عباس و تغییر شرایط سیاسی، این اندیشه دچار افول شد و به مرور زمان، از کانون‌های اصلی خلافت اسلامی حذف گردید.

اگرچه آثار این جریان تا قرن‌های بعد نیز در برخی نقاط جهان اسلام مشاهده شد، اما با پذیرش تربیع خلفا توسط اهل سنت، جایگاه جریان عثمانیه به حاشیه رانده شد. انتقال این اندیشه به غرب جهان اسلام و استمرار آن در اندلس نیز نشان‌دهنده ارتباط عمیق آن با حکومت بنی‌امیه است.

مطالعه تاریخ عثمانیه، علاوه بر درک بهتر مناسبات سیاسی و مذهبی دوره اسلامی، فرصتی را فراهم می‌آورد تا تأثیرات بلندمدت این جریان بر ساختارهای اجتماعی و فرهنگی مسلمانان بررسی شود که ضرورت انجام پژوهش‌های بیشتر در این موضوع را گوشزد می‌کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

١. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله (بی تا)، شرح نهج البلاغة، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفی ١٤٠٠.
٢. ابن أبي عاصم، أحمد (١٤٠٠ ق)، السنة، تحقيق: محمد ناصر الدين الألباني، بيروت: المكتب الإسلامي.
٣. ابن ابی یعلی، محمد بن محمد (بی تا)، طبقات الحنابلة، بيروت: دار المعرفة.
٤. ابن اثیر جزری، علی بن محمد (١٣٨٥ ق)، الكامل فی التاريخ، بيروت: دار صادر.
٥. ابن اعثم، محمد بن علی (١٤١١ ق)، الفتوح، بيروت: دار الاضواء.
٦. ابن بابویه، محمد بن علی (١٤١٦ ق)، الخصال، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
٧. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (١٤٠٦ ق)، منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدریة، مدینه: جامعه الإمام محمد بن سعود الإسلامیة.
٨. ابن حبیب سلمی، عبد الملک (١٤٢٩ ق)، کتاب التاريخ، بیروت: مکتبه العصریة.
٩. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (١٣٢٦ ق)، تهذیب التهذیب، هند: مطبعة دائرة المعارف النظامیة.
١٠. _____ (١٣٧٩ ق)، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، بیروت: دار المعرفة.
١١. ابن حزم اندلسی، علی بن احمد (بی تا)، الفصل فی الملل والأهواء والنحل، قاهرة: مکتبه الخانجی.
١٢. ابن خلدون، عبد الرحمن (١٤٠٨ ق)، تاریخ ابن خلدون، طبعه الثانية، بیروت: دار الفكر.
١٣. ابن سعد بغدادی، محمد (١٤١٠ ق)، الطبقات الکبری، القاهرة: مکتبه الخانجی.
١٤. ابن عبدالبر، یوسف (١٤١٢ ق)، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، بیروت: دار الجیل.
١٥. _____ (١٤٢١ ق)، الاستذکار، تحقیق: سالم محمد عطا و محمد علی معوض محمد علی معوض، بیروت: دار الکتب العلمیة.
١٦. ابن عبدربه، احمد بن محمد (١٤٠٤ ق)، العقد الفرید، بیروت: دار الکتب العلمیة.
١٧. ابن عدی جرجانی، عبدالله (١٤٣٤ ق)، الكامل فی ضعفاء الرجال، ریاض: مکتبه الرشد.
١٨. ابن عساکر دمشقی، علی بن حسن (١٤١٥ ق)، تاریخ دمشق، بی جا: دار الفكر.
١٩. ابن فرضی، عبدالله بن محمد (١٤٠٨ ق)، تاریخ علماء الأندلس، طبعه الثانية، قاهرة: مکتبه الخانجی.
٢٠. ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم (١٤١٨ ق)، عیون الأخبار، بیروت: دار الکتب العلمیة.
٢١. _____ (١٤١٨ ق)، الامامه والسیاسه، بیروت: دار الکتب العلمیة.
٢٢. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین (١٤١٥ ق)، الأغانی، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
٢٣. _____ (بی تا)، مقاتل الطالبیین، بیروت: دار المعرفة.
٢٤. اشبیلی، محمد بن خیر (٢٠٠٩ م)، فهرسة، تونس: دار الغرب الاسلامی.
٢٥. آمدی، علی بن محمد (١٤٢٤ ق)، أبقار الأفكار فی أصول الدین، قاهرة: دار الکتب والوثائق القومیة.
٢٦. بابر تی، محمد بن محمد (٢٠٠٩ م)، شرح وصیه الامام ابی حنیفه، بی جا: دار الفتح.
٢٧. باقلانی، محمد بن طیب (١٤٢٢ ق)، مناقب الائمة الاربعه، بیروت: دار المنتخب العربی.

۲۸. بخارى، محمدبن اسماعيل (۱۴۲۲ق)، صحيح البخارى، بيروت: دار طوق النجاة.
۲۹. بزار، احمدبن عمرو (۱۹۸۸م)، مسند بزار، مدينة منورة: مكتبة العلوم والحكم.
۳۰. بكجى، مُغلطاي بن قَلِيح (۱۴۲۲ق)، إكمال تهذيب الكمال فى أسماء الرجال، بي جا: الفاروق الحديثة.
۳۱. بلاذرى، احمدبن يحيى (۱۴۱۷ق)، انساب الاشراف، بيروت: دار الفكر.
۳۲. بيهقى، احمدبن حسين (۱۳۹۰ق)، مناقب الشافعى، القاهرة: مكتبة دار التراث.
۳۳. _____ (۱۴۰۱ق)، الاعتقاد، بيروت: دار الآفاق الجديدة.
۳۴. ترمذى، محمدبن عيسى (۱۹۹۸ق)، سنن الترمذى، بيروت: دار الغرب الإسلامى.
۳۵. ثقفى، ابراهيم بن محمد (۱۴۱۰ق)، الغارات، قم: دار الكتاب الإسلامى.
۳۶. جعفرىان، رسول (۱۴۰۱ش) «از نابتة، ناصبه تا حشويه»، آينه پژوهش، سال ۳۲، ش ۱۹۳، فروردين و اردبيبهشت، ص ۲۷-۴۹.
۳۷. جوينى، عبد الملك بن عبدالله (۱۴۱۶ق)، الإرشاد إلى قواطع الأدلة فى أول الاعتقاد، بيروت: دار الكتب العلمية.
۳۸. حُميدى، محمدبن ابى نصر (۱۹۶۶م)، جذوة المقتبس فى ذكر ولاة الاندلس، قاهره: الدار المصرىه.
۳۹. خيرخواه علوى، على (۱۳۹۲ش) «عثمانيه و شيعة در دو قرن نخست هجرى»، تاريخ اسلام، سال چهاردهم، ش ۳ (پياپی ۵۵)، پاییز، ص ۱۰۳-۱۲۸.
۴۰. دارقطنى، على بن عمر (۱۴۰۵ق)، العلل الواردة فى الأحاديث النبوية، رياض: دار طيبة.
۴۱. ذهبى، محمدبن احمد (۱۳۸۲ق)، ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، بيروت: دار المعرفة.
۴۲. _____ (۱۴۰۵ق)، سير أعلام النبلاء، طبعه الثالثه، بيروت: مؤسسة الرسالة.
۴۳. _____ (۱۴۱۳ق)، تاريخ الاسلام، طبعه الثانيه، بيروت: دار الكتاب العربى.
۴۴. زمخشرى، محمودبن عمر (۱۴۰۷ق)، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، بيروت: دار الكتاب العربى.
۴۵. _____ (۱۴۱۲ق)، ربيع الابرار و نصوص الاخير، بيروت: مؤسسه الاعلمى.
۴۶. سرخسى، محمدبن احمد (۱۹۷۱م)، شرح السير الكبير، بي جا: الشركة الشرقية للإعلانات.
۴۷. سيوطى، عبدالرحمن بن ابى بكر (۱۴۲۵ق)، تاريخ الخلفاء، رياض: مكتبة نزار مصطفى الباز.
۴۸. شوكانى، محمدبن على (۱۴۱۵ق)، الفوائد المجموعة فى الاحاديث الضعيفة والموضوعة، رياض: مكتبة نزار مصطفى الباز.
۴۹. شيبانى، احمدبن حنبل (۱۴۰۳ق)، فضائل الصحابه، بيروت: مؤسسة الرسالة.
۵۰. طبرى، محمدبن جرير (۱۳۸۷ق)، تاريخ الطبرى، طبعه الثانيه، بيروت: دار التراث.
۵۱. طوسى، محمدبن حسن (۱۳۶۵ش)، تهذيب الاحكام، چاپ چهارم، تهران: دار الكتب الاسلاميه.
۵۲. عجلى، احمدبن عبدالله (۱۴۰۵ق)، معرفة الثقات، المدينة المنورة: مكتبة الدار.
۵۳. غزالى، محمدبن محمد (۱۴۲۴ق)، الاقتصاد فى الاعتقاد، بيروت: دار الكتب العلمية.
۵۴. غسانى، محمدبن فيض (بى تا)، اخبار و حكايات، بيروت: دار البشائر.
۵۵. فروخ، عمر (۲۰۰۶م)، تاريخ الادب العربى، بيروت: دار العلم للملايين.

٥٦. قرشى، باقر شريف (١٤١٣ق)، الإمام الحسن بن على عليه السلام دراسة وتحليل، بيروت: دار البلاغ.
٥٧. قرطبي، احمد بن عمر (١٤١٧ق)، المفهم لما أشكل من تلخيص كتاب مسلم، دمشق - بيروت: دار ابن كثير - دار الكلم الطيب.
٥٨. كثيرى، محمد (١٤١٨ق)، السلفية بين أهل السنة والإمامية، چاپ اول، بيروت: نشر الغدير.
٥٩. كرون، پاتريشيا (١٣٨٤ش)، «عثمانيه»، ترجمه: مهدي فرمانيان، طلوع، ش ١٣-١٤، ص ٢٢٥-٢٣٤.
٦٠. لالكائى، هبة الله بن حسن (١٤٠٢ق)، اعتقاد اهل السنة، رياض: دار طيبة.
٦١. مسعودى، على بن حسين (١٩٧١م)، مروج الذهب، به كوشش: شارل بلا، بيروت: الجامعة اللبنانية.
٦٢. _____ (بى تا)، التنبيه والاشراف، قاهره: دار الصاوى.
٦٣. مفيد، محمد بن محمد (١٤١٣ق)، الجمل (النصرة لسيد العترة فى حرب البصرة)، قم: مكتب الإعلام الإسلامى.
٦٤. منقرى، نصر بن مزاحم (١٤١٠ق)، وقعة صفين، بيروت: دار الجيل.
٦٥. ناشئ اكبر، عبدالله بن محمد (١٩٧١م)، مسائل الامامة، بيروت: بى نا.
٦٦. نووى، يحيى بن شرف (١٣٩٢ق)، المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج، طبعه الثانية، بيروت: دار احياء التراث العربى.
٦٧. طبرى شيعى، محمد بن جرير (١٤١٣ق)، دلائل الامامه، قم: بعثت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نقش دولت صفویه در تقویت فرهنگ شیعی در مازندران

صفورا سالاری^۱

چکیده

صفویه، نخستین دولت مقتدر شیعی در تاریخ ایران به شمار می‌رود که تأسیس آن تحولی بنیادین در ساختار سیاسی و اعتقادی کشور پدید آورد. حاکمان صفوی باهدف گسترش و تثبیت مذهب تشیع امامی، تلاش‌های گسترده‌ای در زمینه‌های سیاسی، امنیتی، فرهنگی و اقتصادی انجام دادند. یکی از مناطقی که تحت تاثیر صفویه، تشیع در آن نهادینه و ماندگار شد، خطه مازندران بود. پرسش اصلی این پژوهش آن است که دولت صفویه چگونه در تقویت و تثبیت فرهنگ تشیع امامی در منطقه مازندران مؤثر بوده است؟ در این نوشتار، باتکیه بر روش توصیفی-تحلیلی، اقدامات صفویه در حوزه‌های سیاسی-امنیتی، فرهنگی و اقتصادی در مازندران مورد رصد و بررسی قرار می‌گیرد تا چگونگی تأثیر آن در گسترش مذهب شیعه در این منطقه مشخص شود. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که اگرچه پیش از صفویه، در این منطقه، از قرن دوم گرایش به تشیع وجود داشته است، اما اقدامات نظام مند صفویه در طبرستان (مازندران)، مانند ساختن شهرهایی جهت حفظ امنیت سیاسی، مساجد، پل، حمام، اسکله دریایی و... زمینه‌ساز تقویت جایگاه تشیع امامی گردید و در نهادینه‌سازی فرهنگ شیعی در آن سامان مؤثر بوده است.

واژگان کلیدی: طبرستان، صفویه، تشیع امامی، فرهنگ شیعی، مازندران.

۱. مدرس، پژوهشگر و دانش‌آموخته سطح چهار تاریخ اهل بیت علیهم‌السلام جامعة الزهراء علیها‌السلام، قم، ایران؛ saforasalari@gimal.com.